

## بازخوانی داستان برزویه پزشکی

شکوفه تقی\*

زبان بی‌مرز وسیله انتقال مفاهیم و برقراری ارتباط انسان با جهان از طریق نمادها، بن‌مایه‌ها، و تمائیل است. در زبان بی‌مرز، نمادها و تمائیل نقش واژگان و جملات را ایفا می‌کنند. این زبان، در رؤیا و الهام و مکاشفه و شعر حتی در عالم کودکانه، وسیله ارتباط و انتقال مفاهیم است و، فارغ از زمان و مکان و جنسیت و سن و ارزش‌های طبقاتی حتی مذهبی و اخلاقی، با مخاطب خود سخن می‌گوید. این همان زبانی است که در متون

---

\* شکوفه تقی (متولد ۱۳۳۸)، پژوهشگر ایرانی دانش‌آموخته دوره دکتری زبان‌های ایرانی دانشگاه اویسالا (سال ۲۰۰۰)، ایران‌شناس، روان‌شناس و دین‌پژوه است. پیش از این، پژوهشگر پسادکتری دانشگاه ییل (ایالات متحده آمریکا) بوده و در دانشگاه‌های گوتنبرگ (آلمان) و اویسالا (سوئد) تدریس و تحقیق می‌کرده است. او، در حال حاضر، در دانشکده مذهب‌شناسی دانشگاه اویسالا مشغول تدریس است. آثار منتشرشده او به شرح زیر است:

### الف - چاپی

دو بال خرد، فلسفه و عرفان در رساله الطیر این‌سینا؛ زن‌آزاری در قصه‌ها و تاریخ؛ معنای بخت در فرهنگ کتبی و شفاهی ایرانیان؛ بیش از بیست مقاله علمی به زبان‌های انگلیسی و فارسی در فصلنامه‌های متعدد از جمله ایران‌نامه و مجله ایران‌شناسی؛

آثاری در حوزه ادبیات از جمله دختر ترسا، در جست‌وجوی حقیقت، و مجموعه داستان کوتاه در کوچه‌های بی‌قانون؛ همچنین مجموعه شعر آیه‌های زمینی عشق (در ایران به چاپ رسیده است).

### ب - آنلین

بیش از پنجاه مقاله و ده‌ها قطعه شعر.

حکمت به زبان روح یا منطق الطیر تعبیر می‌شود. فهم این زبان در متون تمثیلی مذهبی به سلیمان و یوسف نسبت داده می‌شود که اولی به زبان حیوانات و دومی به زبان رؤیا آشنا بود. بی‌مرزی وجه مشترک زبان همه شاهکارهای هنری هم در اساطیر، تمثیل، افسانه‌ها، سرودها، شعرها، و آیات کتب مقدّس و هم در بسیاری از مراسم آیینی است. نقش مراسم آیینی انتقال مفاهیم با زبان تن است که توانایی انتقال آن محدود است. از این رو، افسانه‌ها بر آنها افزوده می‌شوند تا نقشی جبرانی و توضیحی در انتقال مفاهیم داشته باشند. میرچه‌الیاد تأکید دارد که افسانه‌ها حکم تاریخ قدسی مناسک را دارند (الیاد، ص ۱۱). در تأیید نظر او، می‌توان گفت در افسانه‌های ملازم مراسم آیینی رسم است آغازکننده آن مناسک شناسانده شود و سرگذشت او گزارش شود همچنین چگونگی و سبب پیدایش مناسک بیان گردد.

با گذشت زمان و قطع ارتباط نسل‌های جدید با نسل‌های پیشین، مناسک و افسانه‌ها ارزش قدسی خود را از دست می‌دهند. در مواجهه با این رویداد، کسانی در صدد تفسیر آن مناسک و افسانه‌ها بر می‌آیند، تا، با خوانشی تازه، به آنها معنایی زنده و منطقی ببخشند. از مزایای این تفسیر عقلانی قابل فهم کردن مناسک و افسانه‌هاست و از زیان‌های آن محدود شدن دامنه و گستره زمانی و مکانی آنها.

با توجه به آنچه در شرح زبان بی‌مرز و مشخصات نمادین آن یاد شد، در این مقاله سعی بر آن است که نشان داده شود سه روایت درباره تاریخچه سرنوشت کلیله و دمنه و حضور آن در ایران، و آورنده و گزارنده و مؤلف آن وجود دارد. یکی از آن روایات افسانه‌وار است که اغلب محققان آن را ساختگی تشخیص داده و بی‌اعتنا از کنارش گذشته‌اند. دو روایت دیگر که در مقدمه کلیله و دمنه‌ها آمده است، به این قرینه که در ترجمه سریانی کهن آن نیامده، به این مقفّع نسبت داده شده است.

این مقاله فصلی است از پژوهش مفصل نگارنده در بررسی «زبان بی‌مرز در کلیله و دمنه». در آن، نشان داده می‌شود افسانه برزویه - که مستقلاً در ادبیات پهلوی به زندگی خود ادامه داده سپس، از طریق خدای‌نامه و روایت شادان برزین مهر، وارد شاهنامه فردوسی شده و ثعالبی در عَزُّالسَّيْرِ (عَزُّ اخبارِ الملوكِ الفرسِ و سِيَرُهُم) آن را نقل کرده - تاریخ قدسی اصل کلیله و دمنه است که به قلم بزرگمهر دبیر نوشته شده و، در عصر اسلامی، به دلایلی که

خواهد آمد، به ضرورت از مقدمه آن حذف گردیده و قصه‌هایی دیگر به جای آن نشانده شده است. نویسنده، در اثبات این قول، از شواهد و مدارک درون‌متنی و برون‌متنی یاری جُسته و نشان داده است مطالبی که در افسانه کتاب آمده هم با متن و فلسفه حاکم بر کلیه و دمنه و هم با سنت شفاهی-کتبی تاریخچه‌نگاری عصر ساسانیان همخوانی دارد. با استفاده از همین شیوه، به تناقضات درون‌متنی و برون‌متنی که در دو روایت دیگر وجود دارد اشاره شده است تا هم ساختگی بودن خود آنها و هم سبب تألیف آنها بررسی شود.

#### داستان برزویه در ترجمه عبدالله بخاری (داستان‌های بیدپای)

عبدالله بخاری در دربار اتابکان موصل می‌زیسته است. وی، در زمان سیف‌الدین (۵۴۱-۵۴۴) غازی اول، پسر زنگی پسر آق‌سُنُفَر، متن عربی ابن مقفَع را نیز به زبان فارسی برگردانده است. او، در زمان خود حتی پس از آن، شهرتی کسب نکرد تا آنکه، در سال ۱۹۶۱، فهمی ادهم نامش را در فهرست نسخ خطی توپکاپی سرای یافت. سپس خانلری و محمّد روشن به تصحیح اثرش همت گماشتند و آن را با نام داستان‌های بیدپای منتشر ساختند.

این چاپ از کلیه و دمنه حاوی مقدمه‌ای است که، در آن، جهان‌بینی مترجم بیان و از دبیر مترجم بخاری و پادشاه وقت، که به دستور او ترجمه صورت گرفته، یاد شده است. در فصل بعد، داستان برزوی پزشکی و انتقال کلیه و دمنه از هند به ایران آمده است. در آغاز این فصل، بار دیگر به جهان‌بینی اثرآفرین یا مترجم اشاره رفته که از غایت‌مندی جهان حکایت دارد و اینکه هر کاری را آغاز و فرجامی است و خواست خداست که چه کاری را چه کسی به وقت انجام دهد و آن مُقَدَّر است. سپس، به مناسبت نسخه کتاب، از خاستگاه آن، هند، و علاقه انوشیروان به ترجمه آثار حکیمانه سخن رفته و تأکید شده که «حق عزّ و علا الهام داد نوشروان بن قباد را و در دل او افگند تا نسختی بفرمود کردن کتاب کلیه و دمنه را» (داستان‌های بیدپای، ص ۳۹). پس از ستایش عدل و بزرگی و فضایل انوشیروان و تأکید بر ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، بار دیگر، با ذکر مناقب انوشیروان، آمده است: «پس روزی در صدر مملکت و جمال سلطنت نشسته بود که او را خبر دادند که به هندوستان کتابی ساخته‌اند». پس از آن، مطرح شده است که چه کسی باید کتاب را از هندوستان بیاورد. شرط آن است که از حکیمان یا دبیران

باشد و به همین مناسبت، ذکر بزرگی این طایفه به میان می‌آید. عاقبت کسی شایسته‌تر از برزوی پزشک عَلم نمی‌گردد که پسر آذرهرمز، رئیس بزرگان و پزشکان پارس، بوده و اصلش به طبقه جنگاوران از جانب پدر و روحانیون از جانب مادر می‌رسیده است. پس، از او خواسته می‌شود که به هندوستان رَوَد و کیله و دمنه را به ارمغان آورد. به او سفارش اکید می‌شود که چگونه به مقصود برسد.

پس برزوی با صد هزار درم نقره روانه هندوستان می‌شود. تهمیدات و ترفندهای گوناگون در کار می‌آورد: لباس عوض می‌کند، اسم مظفر بر خود می‌گذارد؛ هدایای بسیار می‌دهد؛ با فصاحت و بلاغت خود، رای هندوستان را مبهوت و شیفته می‌سازد؛ اما از مقصود خود هیچ نمی‌گوید. او، در جمع فرهیختگان هند، به فضل و دانش شهره می‌گردد، به نزد ادبا و علما می‌رود و شب و روز را در صحبت آنان می‌گذراند تا عاقبت با خزانه دار کتاب انس و الفت می‌یابد که می‌تواند نسختی از کیله و دمنه را در اختیار او بگذارد. به او هدایای بسیار می‌دهد که می‌گوید: «این پادشاه از اندک مایه بی‌فرمانی از جای برود و خاطر او، چون خراشیده گشت، به روزگار دراز به حد عمارت باز آید» (همان، ص ۴۶) و می‌افزاید که، اگر راز فاش گردد، جان او به خطر می‌افتد. سرانجام، برزوی «حکیم» اعتماد هندو را از هر نظر جلب می‌کند و «این کتاب و چند پاره کتاب دیگر که خاص و عام را و پادشاه و رعیت را در نگاه داشتن راه راست و دور بودن از جمله مذمومات و نزدیک بودن بدانچه به حق نزدیک گرداند به کار آید نسخت» باز می‌گیرد (همان، ص ۴۷). در بازگشت، انوشیروان برزوی را، جوان رفته و پیروز بازآمده، می‌بیند و بر او دل می‌سوزاند و یگانه خواستش را بر می‌آورد: «از کمال همت خسرو چشم دارم که، اگر رای اعلا اقتضا کند، بفرماید حکیم بزرجمهر بن البختکان را که، چون به تألیف این کتاب دست برگشاید، سر مرا به یاد کردن در این کتاب بزرگ گرداند و دری به نام من فرو نهد». (همان، ص ۴۸) پس بزرگمهر از پادشاه می‌پذیرد و به تألیف کیله و دمنه و دیگر کتاب‌ها مشغول می‌گردد. به گزارش مقدمه، شاهکار آفریده بزرگمهر را «هرکه بدید و بشنید انگشت تعجب به دندان حیرت گزید و داستان برزوی را از اول حال او تا انتها و مال او در اول کتاب یاد کرد» (همان، ص ۴۹). سپس، در وجه اهمیت نقل این داستان گفته شده است: «از بهر آنکه هرکه این قصه نداند و این حسب حال برنخواند قدر این کتاب نشناسد که آسان‌گیر آسان‌گذار بود». (همانجا)

پزشک بودن برزویه در این ماجرا با کاری که می‌کند نسبتی ندارد. با تعریفی که از برزویه می‌شود، او را دبیری می‌بینیم که برای یافتن یا خرید کتب نایاب به هندوستان رفته است. از این نمونه، می‌توان دریافت که جست‌وجوی کتب نایاب به قصد نگهداری آنها در گنجینه کتابخانه دربار و احیاناً ترجمه آنها از وظایف دبیران بوده است. آنچه در این قصه اندکی مایه شگفتی است آن است که قصه نخست به انوشیروان الهام می‌شود؛ سپس کسی با او در میان می‌نهد و، پس از آن، انتخاب برزویه صورت می‌گیرد که مشغله دبیر به او سپرده می‌شود نه وظیفه طبیب. آنچه در هند انجام می‌دهد نیز به طبابت ربطی ندارد. وانگهی چرا انوشیروان، شاهنشاه قدرتمند ساسانی، نتواند کتاب یا کتاب‌هایی را، به رسم دبیرین، از پادشاه هند بخواهد؟ تحفه فرستادن پادشاهان هند برای پادشاهان مرسوم بوده است. پس قصه پرماجرایی کیله و دمنه چندان باورکردنی نمی‌نماید یا حداقل با شرایط عهد انوشیروان همخوانی ندارد، به خصوص که پنجالترا در پرتو کیله و دمنه است که شهرت عالمگیر می‌یابد. از شرح بخاری می‌توان نتیجه گرفت که یکی از مشاغل دبیران خُرده دربارهای عصر اسلامی سفر به هند یا بلاد روم برای یافتن کتب نایاب و ترجمه آنها بوده است. اما این رسم نمی‌توانسته مقتضای حال دربار انوشیروان باشد. ضمناً روشن نیست برزویه خواندن سنسکریت می‌دانسته یا تنها نسخه‌برداری کرده است. پیدا نیست مترجم آثار برزویه است یا بزرگمهر. همچنین نویسنده داستانی که در باب برزویه نوشته شده معلوم نیست. نمی‌دانیم آن داستان به قلم بخاری است یا از روی متن ابن مقفع و دبیرهای پس از او نوشته شده است. با مقایسه مقدمه‌های کیله و دمنه به تصحیح دبیران بزرگ چه بسا پاره‌ای از ابهامات رفع شود.

#### داستان برزویه در کیله و دمنه بهرامشاهی

ابوالمعالی نصرالله منشی (۵۳۸-۵۴۰)، در کیله و دمنه معروف به بهرامشاهی که یکی از معتبرترین ترجمه‌های شناخته‌شده آن است، در آغاز کتاب، دیباچه عبدالله بن مقفع (۱۰۶-۱۴۲ق) را آورده است: «چنین گوید ابوالحسن عبدالله ابن المقفع...» (نصرالله منشی، ص ۲۸). در «مفتوح کتاب بر ترتیب ابن المقفع»، از همان آغاز، تأکید بر قدر و شأن عقل است: «زیرا عقل، بر اطلاق، کلید خیرات و پای‌بند سعادات است». سپس، در ذکر اقسام عقل، می‌آید: «غریزی که ایزد

جَلَّ جَلَالُهُ ارزانی دارد؛ و مکتسب که از روی تجارب حاصل آید». سپس سبب ترجمه کتاب، که در ترجمه بخاری نیز بیان شده، می آید «که ایزد تعالی هر کار را سببی نهاده است و هر سبب را علتی و هر علت را موضعی و مدتی که حکم بدان متعلق باشد». در این باب، مضمون قول می رساند که هر دو مترجم متنی واحد در اختیار داشته‌اند مسته‌اند از خود، با حفظ اساس، مطالبی افزوده‌اند. نصرالله منشی، در همین مقدمه، می آورد که سبب انتقال کتاب از هندوستان به پارس و ترجمه آن علاقه مفرط انوشیروان به آشنایی با معرفت و اعمال و اخلاق نیکو و تحصیل علم بوده است. در واقع، روشن است که دبیر، در اینجا، کهن‌الگویی از پادشاه بزرگ را ارائه می دهد که چه بسا آفریده‌ای ادبی به قصد تشویق شاه به سرمشق گرفتن از کهن‌الگو باشد.

سپس، در مقدمه‌ای منسوب به ابن مقفع، می آید که به گوش شاه می رسانند در خزاین ملوک هند کتابی است از زبان مرغان و بهائم که «پادشاهان را در سیاست رعیت و بسط عدل و رأفت و قمع خصمان و قهر دشمنان بدان حاجت باشد» (ص ۲۹). در این شیوه بیان دیده می شود که مخاطب اصلی مترجم بیشتر شاه است تا شاهزادگان و دیگر کسان. هر چند، در ادامه، قید می شود: «و چنانکه ملوک را از آن فواید تواند بود اوساط مردمان را هم منافع حاصل تواند شد؛ و آن را کلیل و دمنه خوانند» (همانجا). بدین قرار، به نظر می آید مشاوران فرهنگی انوشیروان بوده‌اند که به گوش او می رسانند کتابی یافته‌اند که باید به تحصیل آن همت گماشت و کسی را برای آوردن آن به هند باید روانه کرد که «زبان پارسی و هندوی بدانند و اجتهاد او در علم شایع باشد». سرانجام، برزویه را، که جوان بود و «به صناعت طب شهری داشت»، نامزد این مهم می کنند. در اینجا، سخن از بزرگی برزویه در طب نیست. او در دربار شناخته شده نیست و حتی تأکید است که در طب «شهرتی» داشته اما انتخاب او از آن جهت بوده که زبان می دانسته و، در پرتو، این آشنایی می توانسته مأموریتی را که به او داده شده انجام دهد. در عمل نیز، توانایی و رازداری خود را نشان می دهد و معلوم می دارد که راه نیل به مقصود را می شناسد. وی صورتی از عقل غریزی را نیز به خدمت گرفت که از آن می توان، گاه به حيله و گاه به تدبیر، تعبیر کرد. به او توضیح داده می شود که برای آوردن کلیل و دمنه و دیگر کتب هندوان به هند گسیل می گردد و، تا هر زمان که این مهم به انجام رسد، هزینه‌های سفرش از خزانه شاهی پرداخته می شود. در این باب، به صراحت

آمده است که: «در صحبت او، پنجاه صُرّه که هریک ده هزار دینار بود حمل فرمود». می توان دید که، درگفت وگو با پادشاه وقت، چگونه، به تلویح، ارزش کار فرهنگی و چگونگی برخورد با دبیر آموخته شده است.

برزویه ای که در این متن معرفی می شود دبیری است به کمال زیرک و رازدار و اشاره ای به دانش و حذاقت او در طب نیست. از این رو، می توان حدس زد منشیان بعدی کیله و دمنه برزویه دیگری آفریده اند که با برزویه طیب دوران ساسانیان تفاوت دارد. صفات این برزویه نیز با آنچه در معرفی برزویه به قلم بزرگمهر می آید شباهت ندارد. این آفریده، برای رسیدن به خواست خود، از مکر ورزیدن و تجسس و استفاده ابزاری از دوستی ابا ندارد. مثلاً، در گزارش ابتدای سفرش، می آید: «گرد درگاه پادشاه و مجلس های علما و اشراف و محافل سوقه و اوساط می گشت و از حال نزدیکان رای و مشاهیر شهر و فلاسفه می پرسید». (نصرالله منشی، ص ۳۰) تا سرانجام کسی را می یابد که می تواند کتاب را در اختیار او بگذارد. چون، سرانجام، خواست خود را با هندو باز می گوید، می شنود که او، از ابتدا، به مقصود او پی برده بوده است و اینکه «بنای کار را بر مکر و خدیعت نهاده» بوده تا آن گنج حکمت را برای پادشاه به ارمغان برسد. همچنین او را کسی شناخته بوده که می تواند به خواست خود برسد. چنان که در وصف او می گوید: «و این معانی در تو جمع است و مقرر شد که دوستی تو با من از برای این غرض بوده است». هندو، سپس، به خطر بزرگی اشاره می کند که سپردن کیله و دمنه به او چه بسا داشته باشد. بدین قرار، «برزویه بدید که هندو بر مکر او واقف گشت». وی، بی آنکه خودش را ببازد، با لطف و نرمش، هندو را به واگذاری کتاب راضی می سازد تا از آن نسخه برگیرد: «برزویه روزگار دراز، با هراس تمام، در نِشتن آن مشغول گردانید و مال بسیار در آن وجه نفقه کرد. از این کتاب و دیگر کتب هندوان نسخه گرفت». (همان، ص ۳۴)

رفتار هوشمندانه برزویه در همه حال مشهود است. او می داند چه می خواهد و می داند چگونه به خواست خود برسد و این، بی کم و کاست، در همه داستان هایی که تا امروز از برزویه نقل شده آمده است. پیداست که نسخه برگرفتن از کتاب ها در آن فرصت طبعاً کوتاه و با آن هول و هراس با چه مایه رنج و عذاب ملازم بوده است. درگزارش کیله آثار آن را می توان دید که می گوید: «کسری را، به مشاهدت اثر رنج که در بُشَره

برزویه بود، رفتی هرچه تمام تر آورد». انوشیروان هفت روز به او استراحت می دهد. وی، پس از هفت روز، به دربار می آید و، به فرمان شاهنشاه، کتاب را می خواند که مایه حیرت و تحسین شنوندگان می شود. این نکته گواه آن است که مترجم کتاب از هندی به پارسی برزویه است. انوشیروان، سپس، او را به سوگند فرامی خواند تا هرچه بخواهد از خزانه برگیرد و او می گوید: «چون سوگند در میان است، از جامه خانه خاص، برای تشریف و مباهات، یک تخت جامه از طراز خوزستان که بابت کسوت ملوک باشد برگیرم» (همان، ص ۳۶). گفته دیگری از انوشیروان گزارش شده است که اگر مشارکت در پادشاهی نیز بخواهد به او می بخشد که مسلم اغراق منشیان بعدی است. اما آنچه برزویه خواستار است و در همه متون کلیله و دمنه آمده این است که «اگر بیند رای ملک، بزرجمهر را مثال دهد تا بابی مفرد در این کتاب به نام من بنده مشتمل بر صفت حال من پردازد و، در آن، کیفیت صنعت و نسب و مذهب من مُشبع مقرر گرداند». از مقدمه نصرالله منشی نمی توان برداشت کرد که برزویه ترجمه همه کتاب را ساخته و پرداخته و بزرگمهر تنها شرح زندگی او را نوشته باشد الا آنکه تأکید بر آن است که باب برزویه بر ابواب کتاب افزوده شده است.

مضمون گزارش بخاری از سفر برزویه به هند تقریباً همان است که در ترجمه نصرالله منشی آمده است. در این گزارش ها، جزئیاتی نقل شده است از این دست که برزویه بر کسب علم حریص است اما، در همه حال، خود را به نادانی می زند و دوستانی از هر نوع می گیرد تا به مقصود نزدیک شود و، چون مردی را می یابد که کلید مشکل در دست اوست، به او اطمینان می دهد که رازش نگاه داشته خواهد شد.

دو متن - داستان های ییدپای و کلیله و دمنه - هرچند تفاوت هایی دارند، در اصل، همانندند. هر دو، بر یک سیاق، سفر برزویه به هند و دست یافتن او به کلیله و دمنه و بخشیدن اموال برای نسخه برداری از آن و کتاب های هندوان را گزارش می کنند و این نشان می دهد که بخاری و نصرالله منشی نسخه واحد یا نسخه های مشابهی را در اختیار داشته اند و نصرالله منشی تنها مطالبی چند بر متن افزوده است که در ترجمه بخاری دیده نمی شود. در هر دو متن، برزویه دبیری در جست و جوی کتاب معرفی می گردد و داستان سفر او به هند و آوردن کتاب همسان گزارش می شود با این تفاوت که، در ترجمه نصرالله



منشی، به نسب برزویه اشاره نمی‌رود. در واقع، نیازی به آن نیست که او طبیب یا متعلق به طایفه خاصی دیگری باشد. دبیر بودن او کافی است و اینکه احتمالاً زبان سنسکریت می‌دانسته و می‌توانسته با هوشمندی و بلاغت خود دیگران را جذب کند و شهرتی به هم زند تا او را به مقصدش نزدیک‌تر گردانند. به نظر می‌رسد، از قرن چهارم به بعد، گزارش داستان آوردن کلیلۀ از هند معمول بوده است چنان‌که در مجمل‌التواریخ و القصص (ص ۷۵)، در سخن از دوران انوشیروان، یاد می‌شود که برزویه «به حیلت، کلیلۀ و دمنه به ایران آورد و در [=باب] برزوی بزرگمهر در آن افزود به فرمان شاه تا رنج او ضایع نگردد و ذکری بمآندش در عالم».

به موازات داستانی که از ابن مقفع درباره برزویه نقل شده و اثر یکسان آن در ترجمۀ نصرالله منشی و ترجمۀ بخاری معلوم می‌شود که هر دو به یک سنت متعلق‌اند فقط سلیقه دبیری در دو ترجمه فرق کرده، داستان دیگری هم وجود دارد که از آن به افسانه تعبیر می‌شود. همچنان‌که پیش‌تر اشاره رفت، این افسانه، که محققان به آن بی‌مهر مانده‌اند، در عَزْر ثعالبی و شاهنامه فردوسی آمده است. در این داستان یا افسانه - که، به نظر من، چنان‌که اشاره رفت، تاریخ قدسی کلیلۀ و دمنه و از بزرگمهر دبیر است و در کلیلۀ و دمنه عصر اسلامی حذف شده اما در متون پهلوی ادامۀ حیات داده و وارد شاهنامه فردوسی شده است - منطق افسانه همچنین نمادها و بُن‌مایه‌ها کاملاً رعایت شده است و، در آن، تضاد بینامتنی وجود ندارد؛ مطلبی ناقص مطلب دیگر نیست و آن، از هر نظر، با گزارش بزرگمهر درباره زندگی برزویه، به حیث طبیبی که حکیم شده، مطابقت دارد. در واقع، اگر باب برزویه طبیب را، در ترجمۀ کلیلۀ و دمنه به زبان عربی از ابن مقفع، کار مترجم و بیان افکار فلسفی او بدانیم، آن را در همخوانی کامل با افسانه‌ای که در عَزْر ثعالبی و شاهنامه فردوسی آمده می‌یابیم نهایت آنکه، در یکی، زبان نمادین به کار رفته سپس به تفسیر درآمده و، در دیگری، زبان مستقیم و منطقی اختیار شده و مطالب با تمثیل‌هایی مصور گشته است.

آنچه در کلیلۀ و دمنه به ترجمۀ بخاری و نصرالله منشی آمده، همچنان‌که اشاره رفت، حاکی از آن است که این دو مترجم نسخه‌ای واحد برای ترجمه در اختیار داشته‌اند.

اکنون سؤال این است که «آیا داستان مربوط به برزویه و سفر او به هندوستان و ملاقاتش با هندوان و حضور او در دربار در کتابی که ایشان آن را ترجمه عربی ابن مقفع از کیله و دمنه پارس می‌دانند آمده بوده است؟»

این داستان، در پاره‌ای موارد، با داستان افسانه‌واری که مستقلاً در شاهنامه و عُرر آمده مشترک و در بسیاری موارد متفاوت است. در این داستان، که شاید از ترجمه‌های قبلی نقل شده یا زیانزد مردم بوده است، انوشیروان در جست‌وجوی کتاب‌های تازه است؛ کسانی دارد که او را خبر از کتب نایاب و گنجینه‌های فرهنگی می‌دهند؛ جوانی را که زبان هندی می‌داند و به آشنایی با صناعت طب شهره است و توان برآوردن خواست شاه را دارد به جست‌وجوی کتاب می‌فرستد و به او فرصت زمانی و امکان مالی می‌دهد؛ او نیز نسختی از کتاب برمی‌دارد و آن را به نزد انوشیروان می‌آورد. اما وقتی روایتی که در مقدمه ترجمه آمده با متنی که بزرگمهر درباره برزویه نوشته مقایسه می‌شود، تناقضاتی پدید می‌آید. مثلاً، پس از عبارت «چنین گوید برزویه، مقدم اطباء پارس» (ص ۴۴)، در مقدمه اول، برزویه جوانی معرفی می‌شود شهره در صناعت طب که مادرش از روحانیون و پدرش از لشکریان است و او خود، در برخورداری از عقل فطری و هوشمندی ذاتی، از خواهر و برادرانش برتر است؛ از هفت سالگی علم طب آموخته و در بند دست‌یابی به دانشی است فراتر از حد کتب در دسترس. در همین باب از زبان برزویه آمده است: «وآنگاه، در آثار و نتایج علم طب تأملی کردم و ثمرات و فواید آن را بر صحیفه دل بنگاشتم؛ هیچ علاجی در وهم نیامد که موجب صحت اصلی تواند بود». (ص ۴۷) از این جملات می‌توان دریافت که او در جست‌وجوی کشف حقایق بوده است و خود در پی یافتن دارویی بوده که شفابخش نهایی باشد نه آنکه پادشاه یا رایزن فرهنگی او وی را برای یافتن کتابی روانه هند ساخته باشد.

در ادامه همین مطلب می‌آید: «من، به حکم این مقدمات، از علم طب تیزی نمودم و همت و نهمت به طلب دین مصروف گردانید.» و می‌افزاید غرق حیرت بوده که چه کند؛ در کتب طب نیز اشاره‌ای به راه حل مشکل خود نمی‌یافته؛ در نهایت، می‌بیند آنان که ادعای دینداری دارند «تکیه بر استخوان‌های پوسیده کرده‌اند و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتدای خلق و

انتهای کار بی‌نهایت و رای هر یک بر این مقرر که من مصییم و خصم مخطی» (ص ۴۷). او، در این حیرانی، مدّتی سرگردان است. به نقل از برزویه می‌خوانیم که با بزرگان و علمای اصناف دینی گفت‌وگوها می‌کند اما می‌گوید: «هر طایفه‌ای را دیدم که در ترجیح دین و تفصیل مذهب خویش سخنی می‌گفتی» (همانجا). در اینجا، برزویه به نتیجه تازه‌ای می‌رسد و می‌گوید: «به هیچ تأویل درد خویش را درمان نیافتم». در سخن برزویه می‌توان خواند که او جست‌وجوگر و محقق است. خود او، که همه‌جا به دنبال کشف حقیقت می‌گردد، حقیقتی در کتب طب و سخن متعصبان دینی نیافته است. در این باب، تمثیلی نقل می‌شود که، در آن، پیروان شریعت اصحاب تقلید شمرده می‌شوند. آنان ندانسته را وارد زبان می‌کنند به این امید که ثمره‌ای به بار آورد: «مقدم دزدان هفت بگفت شولم و پای در روزن کرد. همان بود و سرنگون افتاد» (همان، ص ۴۹). و چون شریعت در نظرش از معنا تهی جلوه می‌کند، به زهد روی می‌آورد که از آن چنین حکایت می‌کند: «از رنجاندن جانوران و کشتن مردمان و کبر و خشم و خیانت و دزدی احتراز نمودم و فرج را از ناشایست بازداشت و از هوای زنان اعراض کلی کردم» (همان، ص ۵۱). مدّتی در این پرهیزگاری به دوام می‌کوشد. اما، در ادامه راه، خود را سگی می‌بیند که بر لب جوی استخوانی می‌یابد و همین که آن را به دهان می‌گیرد، عکس خود در آب می‌بیند و برمی‌جهد که استخوان را از دهان او برباید: استخوان خود را هم از دست می‌دهد. با این پندار از آن بیمناک می‌گردد که مبدا خسر الدنیا و الآخره شود. در نهایت، پس از جست‌وجوی بسیار، به این نتیجه می‌رسد که دل بستن به خوشی‌های خرد و پاداش‌های حقیر و لذات موقت بزرگ‌ترین مانع سعادت‌مندی است و این جمله را شهادی می‌یابد که در آن زهر نهان است و نفس، به هوای شهید، به آن تمایل دارد. در سراسر متن، مثال‌ها با پزشکی ربط دارد و سخنان جملگی حکایت از طبیبی دارد که به حکمت رسیده است، چنان‌که در پایان می‌آید: «در جمله، کار من بدان درجت رسید که به فضا‌های آسمانی رضا دادم و آن قدر که در امکان گنجد از کارهای آخرت راست کردم». (همان، ص ۵۷-۵۸)

باری، بزرگمهر برزویه‌ای را به ما می‌شناساند که به برزویۀ ترجمۀ بخاری یا نصرالله منشی چندان شباهتی ندارد؛ به سفارش انوشیروان، به هند می‌رود؛ به خدعه بر کلیله و دمنه دست می‌یابد و از آن نسخه‌ای به ارمغان می‌آورد؛ و این برزویه است که با برزویۀ

عُرْوَالسیرِ ثعالبی و شاهنامه فردوسی مطابقت تام و تمام دارد.

### در بازخوانی داستان برزویه حکیم

مطابقت متن داستان برزویه پزشک و جهان‌بینی او با داستانی که در عُرْوَالسیرِ ثعالبی و شاهنامه فردوسی آمده است نشان می‌دهد داستان اصلی همین است که متعاقباً، به بهانه افسانه‌وار بودن آن، حذف شده و داستان‌هایی دیگر در شرح حال نسخه‌پردازان یا سوداگران کتاب جانشین آن شده است.

در عُرْوَالسیرِ ثعالبی نیشابوری (۳۵۰-۴۲۹)، برزویه چنین معرفی می‌شود: «انوشیروان صد و بیست پزشک رومی، هندی و پارسی داشت و برزویه از شریف‌ترین پزشکان پارس بود» (ثعالبی، مقدمه زوتنبرگ، ص ۶۲۹-۶۳۰). همچنین در عُرْوَالسیرِ ثعالبی آمده است که او بیش از دیگران به مطالعه ابراز علاقه می‌کرد؛ در کتابی خواند در بلاد هند کوهی است که، در آن، گیاهان شگفت می‌روید و یکی از آن گیاهان خاصیت آن دارد که مرده را زنده کند. برزویه به هوای آن افتاد که این گیاه را بیابد. انوشیروان از این ماجرا خبر شد و وسایل سفر او را فراهم آورد و نامه‌ای خطاب به رای هند به او داد تا یاریش کند. برزویه نامه انوشیروان را به رای هند رسانید و او برزویه را گرمی داشت و اجازه داد که در طلب آن گیاه بکوشد. برزویه هرچه بیشتر جست‌وجو کرد تا آن را بیابد و نیافت. بیمناک از خشم گرفتن انوشیروان و بی‌آبرویی خویش، از هندوان جويا شد که طبیب‌ترین طبیبان و حکیم‌ترین حکیمان در هند کیست؟ او را به سالخورده‌ای دلالت کردند و برزویه قصه گیاه حیات‌بخش به او بازگفت. مرد سالخورده گفت: حَفْطُ شَيْئاً و غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ. آیا ندانستی که این سخن رمزی از گذشتگان است و از کوهستان دانایان و از گیاهان دارویی سخن شغاب‌بخش ایشان و از مردگان جاهلان مراد است که عنایت دانشمندان آنان را به حکمت ادب می‌کند و روح مرده آنان را زنده می‌سازد. این حکمت‌ها در کتابی که به کلیله و دمنه ترجمه شده مندرج است و آن را جز در خزانه رای هند نتوان یافت.

برزویه از این رهنمایی شاد شد و به نزد رای رفت و از او اجازه خواست تا کتاب را مدتی به وام گیرد. رای پذیرفت به شرط آنکه نسخه‌ای از آن برنگیرد بلکه آن را بخواند و هر آنچه تواند به خاطر بسپرد. برزویه، هر روز، پاره‌ای از کتاب را می‌خواند و از بر می‌کرد و شب تا صبح محفوظ خود را می‌نوشت تا آن جایی که کتاب به پایان رسید.

مابقی ماجرا همان است که در سایر ترجمه‌ها آمده است. نکته جالب در شرح

افسانه‌وار آن است که در همه عناصر و اجزای قصه همخوانی مشاهده می‌شود. در این قصه، به حسب و نسب برزویه اشاره‌ای نشده است؛ اما آنچه در آن آمده، به دلایل بسیار، حقیقی جلوه می‌کند از جمله آنکه در آن زمان بسیاری از طبیبان پزشکی هندی را تمرین می‌کرده‌اند و در هند گیاهان داروئی شفابخش بسیاری یافت می‌شده است و کتب بسیاری در خواص داروئی گیاهان پدید آمده بوده است. رویشگاه بسیاری از گیاهان داروئی جهان نیز در هند بوده و هنوز هست. علاوه بر اینها، غایت آمال هر پزشک بزرگی در همه دوره‌ها دستیابی به دارویی بوده که بتواند شفابخش یا حیات‌بخش باشد. پس عجیب نیست که پزشکی جوان و پرمایه و برخوردار از وجهه و آبرو نزد شاهنشاه، در جست‌وجوی گیاه معجزه‌آسا، به کتب بسیاری سر زده باشد و خبر وجود چنین گیاهی در هند را به عرض انوشیروان رسانده باشد و او، به دلیل وثوق منبع خبر، آن را باور کرده باشد و، در نتیجه، پزشک جوان به هند گسیل شده باشد؛ به دربار رای هندوان رسیده باشد؛ با بزرگان ملاقات کرده باشد؛ پس از جست‌وجوی بسیار، گیاه را نیافته باشد؛ در شرایطی که آبروی خود را باخته و عمر را تباه یافته، حکیمی به کمک او آمده و او را از کتابی یا کتبی حیات‌بخش روح باخبر کرده باشد تا، در عوض آن گیاه، به ارمغان برَد و به شاهنشاه تقدیم کند. بدین قرار، هم جان برزویه نجات یافته، هم اعتبار و آبرویش بالا گرفته و هم کتاب‌هایی نفیس و نایاب به گنجینه شاهی افزوده شده که در برآورده شدن خواست انوشیروان و اجرای برنامه او در حوزه ترجمه به کار آمده است.

اما درباره مقدمه یا معرفی بزرگمهر باید گفت وقتی وزیر و دبیری بزرگ بر ترجمه برزویه مقدمه می‌نویسد ارزش آن صدچندان می‌شود. مقدمه حاوی نکاتی است که می‌رساند موضوع کتابی که برزویه از هند آورده ادب بوده است تا با حکمت جاهلان را تربیت کند و شفابخش روح باشد. همچنان‌که پنچاتتره به همین منظور تألیف شده بوده است. کلیله و دمنه نیز برای تربیت کودکان و نوجوانان به کار رفته و تا به امروز همین نقش را ایفا کرده است. علاوه بر این، شیوه تعریف زندگی برزویه، بیان نمادها و بن‌مایه‌ها در شرح داستان، و تأکید بر اینکه کتاب رمزی از گذشتگان است، جملگی با روح تمثیلی کل اثر مطابقت دارد. با شرح افسانه‌وار زندگی برزویه در عُرر، خواننده یا شنونده در جریان آن قرار می‌گیرد که این کتاب چگونه به دست آمده و آموخته و حفظ

شده و به دست او رسیده و درمی یابد که خود او، برای آنکه مطالب کتاب بر لوح جاننش نوشته شود، چه باید بکند. راهنمای عملی این است که مثل برزویه با جان و دل جست و جو کند، یاد بگیرد، از بر کند، از بر کرده را به کتابت درآورد؛ همچون برزویه، که جوان به هند رفته و سپیدموی به میهن بازگشته، شتاب نورزد؛ در نهایت نیز، نام نیکو و سربلندی خود را به هیچ قیمتی نفروشد. این نکات موبه مو در بابی از کلیله و دمنه که به برزویه منسوب است آمده و آن، در واقع، خوانش دیگری است از داستان یا افسانه‌ای که ثعالبی نقل کرده و فردوسی با تفصیلی بیشتر آن را در شاهنامه آورده است و نشان می‌دهد این افسانه تاریخ قدسی داستان اصلی کتاب است.

فردوسی می‌گوید داستان را از شادان برزین شنیده است و، در معرفی برزویه، او را پزشکی سراینده می‌شناساند که، هرچند به پیری رسیده، همچنان سخن جوی است. همین قول گواه آن است که حدیث مردی است که در «باب برزویه» از او یاد شده، عمری در جست و جوی دانش بوده، عوالمی را در جست و جوی حقیقت تجربه کرده و پاسخ خود را نیافته است. فردوسی گزارش می‌کند که برزویه به انوشیروان خبر می‌دهد در «دفتر هندوان» خوانده که در کوه هندوان گیاهی است که هرگاه آن را به دست آورند و از آن دارو بسازند و بر مرده بپاشند در دم زنده می‌شود. انوشیروان می‌گوید این جمله، تا آزمایش نشود باورکردنی نیست. پس «شتروار سیصد بیاراست شاه» تا برزویه به جست و جوی گیاه برود. رای هندوان پزشکان بسیار با او همراه می‌کند اما، در کوهستان گیاهی به دست نمی‌آید که مرده را زنده کند.

یکی مرده زنده نگشت از گیا همانا که سست آمد آن کیمیا

تا آنکه، سرانجام، به راهنمایی دانای پیر هندوان، آن داروی حیات بخش یعنی کتاب ادب را می‌یابد:

چو مردم ز دانایی آید ستوه گیا چون کلیله است و دانش چو کوه

برزویه شاه هندوان را از آرزوی خود باخبر می‌سازد:

کتابی ست ای شاه گسترده کام که آن را به هندی کلیله ست نام

به مهرست با دُرچ در گنج شاه به رای و به دانش نماینده راه

شاه هندوان درم می شود اما چاره‌ای نمی‌بیند مگر آنکه کتاب را در اختیار برزویه بگذارد و می‌گوید:

ولیکن جهاندار نوشین روان  
اگر تن بخواهد ز ما یا روان  
نداریم ازو باز چیزی که هست  
اگر سرفرازست اگر زیردست  
ولیکن بخوانی مگر پیش ما  
و برزویه کتاب را حضور شاه می‌خواند:  
هر آن در که از نامه برخواندی  
همه روز بر دل همی راندی  
ز نامه فزون زانک بودیش یاد  
زیر خواندی نیز تا بامداد

(فردوسی، ج ۸، ص ۲۴۶-۲۵۴)

در این شرح، می‌بینیم که شیوه خواندن تدریجی کتاب چگونه تعلیم داده می‌شود:

چو زو نامه رفتی به شاه جهان  
دری از کیله نبستی نهان

(فردوسی، ج ۸، ص ۲۵۲)

این شیوه هنوز برای یادگیری و به خاطر سپردن هر مطلبی کاربرد دارد و به کسانی که قصد یادگیری داستان‌های کیله و دمنه را داشته‌اند تعلیم داده می‌شده است. در مقدمه بخاری، شاهدی از این شیوه را می‌یابیم که، در آن، قدم به قدم آموزش داده می‌شود کیله و دمنه را چگونه باید خواند و از برکردن و به دیگران منتقل ساخت. برای هر یک از این مراحل، تمثیل‌هایی ذکر شده تا مطلب کاملاً هضم گردد. (داستان‌های پیدای، ص ۴۹-۵۶)

در رابطه با حفظ کردن داستان‌های کیله و دمنه و سنتی که تا قرن‌ها پس از عصر ساسانیان زنده بوده، در غرر و تاریخ طبری و کتاب الفاضل آمده است که مأمون به معلم فرزندش، الواثق بالله، دستور داده بود کتاب خدا را به او یاد دهد، عهد اردشیر را بر او بخواند و او را به حفظ کیله و دمنه وادارد (تفضلی و آموزگار، ص ۲۱۸). اما، در مقدمه‌های نصرالله منشی و بخاری، قصه‌ای که نقل شده حکایت از خواندن ندارد بلکه سخن از استنساخ یا نقاشی متن است که نشانه‌های سنتی دیگر دارد. در افسانه برزویه این شیوه عرضه شده که چگونه باید کیله را آموخت. قصه‌ها و تمثیل‌ها نیز در تأیید همین نکته انتخاب شده‌اند. اصرار بر آن است که این کتاب را باید به آهستگی آموخت و تا حکمت یک تمثیل روشن نشده به تمثیل دوم نباید رفت. دانشجو باید مطلب را چون رازی در

سینه نگاه دارد تا، به وقت، چون دانه سبز شود. در اصرار بر آهستگی آمده است که آتش در گنده به گندی می سوزد اما بر دوام است حال آنکه در بوته به ناگهان و انبوه می سوزد اما بی دوام است.

پنجاهتتره بخش بزرگی از کلیله و دمنه را تشکیل می دهد. در آن، هدف هر پنج باب تعلیم و تربیت نوجوانان است و حکیم هندی، به همین جهت، آن کتاب را به برزویه معرفی کرده است که قدیم ترین متن تمثیلی به جای مانده در ادبیات سنسکریت است. از همان نخستین عبارات پنجاهتتره می توان دریافت که قصد تعلیم و تربیت نوجوانان در میان است. بیشترین کاربرد کلیله و دمنه نیز تا به امروز جنبه آموزشی داشته و نخست، به همین عنوان، به فرهنگ ایرانیان در عصر ساسانیان معرفی شده است. در آن، اهل تحقیق شگفتی های حکمت و امثال را می شنوند؛ اهل هزل و مجانت با سیر و تماشای آن محظوظ می شوند؛ و جوانان به حفظ آن مولع اند: «اگرچه ندانستند که آن چیست و در وی چه حکمت ها مضمهر کرده اند اما، چون عقل به کمال رسد و پرده جهالت به دست خرد دیده گردد، معلوم شود که بیرون ظاهر که او دید باطنی دیگر است و در این عالم صور بسی ارواح مضمهر است» (داستان های بیدپای، ص ۵۰). و این درست همان مقصودی است که شرح آن در سبب تألیف پنجاهتتره آمده است یعنی تعلیم شاهزادگان و آموزش ادب به زبان تمثیل:

سبب تألیف این کتاب آن بود که، در ولایت دکن در شهر مهیلارویی، پادشاهی بود امرشکتی نام که حکام بسیاری از بلاد آن ولایت اطاعت او می کردند و در جمیع علوم و هنرها مهارت داشت به ویژه در علم آداب ملوک. و او را سه پسر بود: وسوشکتی، اوگرشکتی، و اننتشکتی نام و آنان در آموختن علوم و کسب کمال کاهل بودند و این معنی سبب ملال خاطر رای هند می بود تا آنکه روزی وزیران را فرمود که از اسباب حکومت و لوازم سرداری آنچه باید مرا همه میسر است و نقصانی در ایالت خود نمی بینم الا همین که فرزندان من در کسب علوم بی رغبت افتاده اند. (پنجاهتتره، ص سیزده)

به پیشنهاد وزیری، سه فرزند شاه را به ویشنوشرما، برهمنی بی اعتنا به مال دنیا، می سپارند تا به ایشان دانش علمی و حکمت عملی و راه و رسم زندگی و آیین ملوک را به بهترین وجهی بیاموزد. ویشنو شرما، در جهت تعلیم فرزندان شاه، پنج داستان نقل می کند و، به زبان داستان، آنچه را در زندگی، به طریق خردمندی و صلاح، به کارشان



بیاید به آنان می آموزد. سپس آنچه را که به ایشان تعلیم داده بود در کتابی فراهم می آورد و نام پنچاتنتره بر آن می گذارد.

#### نتیجه

به نظر می رسد این افسانه، که تاریخ قدسی کلیله و دمنه اش می شناسم، در معرفی کتاب و تبلیغ آن در سراسر جغرافیای فرهنگی ایران نقش حیاتی داشته است. شیوه ای که حکیم در بازخوانی افسانه برای برزویه اختیار می کند، با آن بازخوانی، سبب نجات جان او و تولد یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان می شود در باب برزویۀ طبیب نوشته بزرگمهر یا ابن مقفع آمده تا نشان دهد چگونه طبیب از مراتب جسم آغاز سیر می کند؛ به دین روی می آورد و با تقلید و تعصب آشنا می شود؛ سپس به زهد روی می آورد و، در زهد، آسیب جان و تباهی نیروهای روان را می بیند؛ سپس فراتر می رود و به حکمت و گشایش حقیقی چشمه های دل و بصیرت می رسد. صورت دیگر افسانه شرح حال پزشک جوانی است که در پی شفای جسم است اما تدریجاً به شفای روح می رسد و حکیم هندی، با دانش و تجربه و خردمندیش، به او کمک می کند تا به خوانشی نو از معانی ساده گیاه و کوه و مرگ و زنده شدن دست یابد. چنین آفرینشی تنها از دبیری توانا همچون بزرگمهر بر می آمده است که هم با سنت شفاهی گذشته آشنا بوده و هم با سنت کتابت عصر ساسانیان انس و الفت داشته و، به همین دلیل، شهرتش در زمان حیات از او اسطوره حکمت و ادب در قرون بعد ساخته است.

در اهمیت تألیف داستان های کلیله و دمنه و طرح داستانی که تاریخ قدسی کتاب شده به قلم حکمت آموز بزرگمهر و تأثیر آن در بقای آن کتاب، می توان گفت امروزه وقتی قرار است اثری، اعم از کتاب یا فیلم، معرفی شود، هفته ها قبل از نشر و نمایش، برای آنها تبلیغاتی صورت می گیرد. وسعت این تبلیغات هرچه بیشتر باشد احتمال آگاهی افراد از اثر بیشتر می شود. یکی از راه های معرفی اثر ساختن داستانی ناب برای آن است که، با دهان به دهان گشتن آن داستان، اثر جای خود را با وسعت تمام باز می کند. حال اگر این داستان افسانه وار باشد و با نام مردی بزرگ و معتبر گره بخورد و افسانه حاوی عناصری باشد که عظمت اثر را تلقین کند، بازار اثر بی اختیار مشتاق به دست آوردن و خواندن یا تماشای آن می گردد. برای بسیاری از آثار بزرگ که از گذشته به جا مانده و هم برای

نویسندگان آنها، چنین افسانه‌هایی به قلم دبیران ماهر ساخته شده است. از آن جمله است افسانه‌های ساخته شده در تبلیغ و المیکی سراینده رامایانا، رابطه مولانا و شمس، سرگذشت فردوسی در پس شاهنامه، یا زندگی ازوپ و هُمر. اما هیچ‌یک از این افسانه‌ها با افسانه‌ای که در آغاز کلیله و دمنه باب برزویه طبیب به قلم بزرگمهر آمده برابری نمی‌کند. خواست برزویه که بزرگمهر دبیر مقدمه‌ای بر کلیله و دمنه بنویسد بسیار هوشمندانه بوده است. در خود متن می‌آید که بزرگمهر، با آنکه چندان تمایلی به این کار نداشته، در شرایطی قرار می‌گیرد که به آن رضا می‌دهد. امروز با شواهد و دلایل می‌توان دید که یکی از بزرگ‌ترین عوامل شهرت کلیله و دمنه نام و قلم بزرگمهر بوده است. همین امروز هم اگر کسی در طراز شکسپیر یا مولوی مقدمه بر دفتر شعری بنویسد یا در پای مطلبی امضا بگذارد، آن دفتر و آن مطلب، در دم، شهرت جهانی می‌یابد و این دستبرد فردی از جامعه اطبا، ولو آنکه زبان سنسکریت بدانند، نبوده است.

## منابع

- لیاد، میرچه، افسانه و واقعیت، ترجمه نصرالله زنگویی، انتشارات پایپروس، تهران ۱۳۶۷.
- پنجانتترا، ترجمه ایندوشکهر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۱.
- ثعالبی، عَزُّرُ أخبار ملوک الفرس و سیرهم، مقدمه زوتنبرگ، Imprimerie Nationale، پاریس ۱۹۰۰.
- تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تصحیح ژاله آموزگار، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۶.
- داستان‌های بیدپای، ترجمه فارسی عبدالله بخاری، تصحیح خانلری و روشن، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۹.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به تصحیح پرتلس، ج ۱-۳، انتشارات دانش شعبه خاور، مسکو ۱۹۶۹.
- کلیله و دمنه، ترجمه فارسی ابوالمعالی نصرالله منشی، به تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۳.
- مجمّل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، چاپخانه کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸.

